



RahaiZan.Org

سازمان رهایی زن  
The Organization for Emancipation of Women

نشریه ماهانه:

3rd. Series, Issue 104

سری سوم، شماره ۱۰۴

June 2022

خرداد ۱۴۰۱

سرپرست: مینو همتی

Editor-in-chief: Mino Hemati  
E\_mail: minohemati@gmail.com

مدیرمسئول: شراره رضائی

Managing editor: Sharareh Rezaei  
E\_mail: shararehrezaei.p@gmail.com



مطالب

اطلاعیه رهایی زن

مردم آبادان، جزیره مینو، ایران و جهان  
تسلیت صمیمانه ما را بپذیرید!

نگاهی به وضعیت زنان کارگر در ایران  
مریم مرادی

عینک سیاه (داستان واقعی نویسنده)  
نسرین موسوی ایلخچی علیا قسمت دوم

میزگرد تلویزیون رهایی زن (به مناسبت  
اول ماه مه؛ روز جهانی کارگر)

دلنوشته ای در همدردی با مردم آبادان  
شراره رضائی

تجمع حمایتی از مردم ایران در برلین  
گزارش از: شراره رضائی

مقطع ابتدایی و معلمان زن  
امیر حسین باریک رو

گرانی و فساد اقتصادی در ایران  
فریبا رشیدی

هنر، اولاد حقیقت است  
بهار شرفی

نام من ایران  
حامد شفاعتی

♦ ستون آزاد (نیمرخ)

پس از تسلط گروه طالبان، رویاهای دختران در  
سیامچاله ناامیدی است  
حده کاظمی

طالبان از صدای سبلی که افراد طالبان به صورت  
مادرم زد را هرگز فراموش نمی‌توانم  
بهار

طالبان بی‌وطنی؛ درد مشترک سه نسل در یک  
خانواده  
زهره تارشی

♦ ستون خبری

معرفی سایت های برنامه های تلویزیونی،  
آرشیو نشریه

# آبادان تنها نیست



تقدیم به شهری که به جای امداد  
برایش نیروی ضد شورش فرستادند

توجه: نظر به اهمیت حمایت و همبستگی با فعالین جنبش رهائی زنان در افغانستان و در این برهه حساس تاریخی که حاکمیت ارتجاع اسلامی بر زندگی و مبارزه زنان در راه رهائی سایه افکنده است و بسیاری رسانه ها بطور دائم و یا موقت قادر به انتشار نیستند. بر آن شدیم که صفحات ستون آزاد ماهنامه رهائی زن را به رسانه نیمرخ اختصاص دهیم و میزبان نویسندگان نیمرخ باشیم تا مخاطبین آن نشریه در این دوران انتقالی از مطالب مورد علاقه خود محروم نباشند. با توجه به برد وسیع ماهنامه رهائی زن در ایران و افغانستان و سایر نقاط جهان، امیدواریم بتوانیم پژواک صدای زنان افغانستان و نوری از امید در این دوران تاریک باشیم. به امید روزهای بهتر



مینو همتی

به نشریه رهایی زن بپیوندید

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی، تجارب و گزارش های شخصی از زندگی زنان (خودتان) و کودکان..."، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را می توانید به آدرس ایمیل زیر ارسال کنید.  
Markazi@RahaiZan.org

## مردم آبادان، جزیره مینو، ایران و جهان تسلیت صمیمانه ما را بپذیرید!



فاجعه اجتناب پذیر ریزش برج متروپل، باعث شد باز هم مادران داغدار سیاه برتن کنند. به مادران، پدران، خواهران و برادران و دوستان و یاران عزیزانی که زیرآوار بی مسئولیتی صاحبان قدرت، ماهی گندیده ای که به آن حکومت اسلامی میگویند، دست و پا زدند و جانباختند، صمیمانه تسلیت میگوییم. یاد تمامی این عزیزان همیشه زنده است و ننگ تاریخ برپیشانی تمامی دست اندرکاران و مسببین این فجایع و نظام متعفنشان تا ابد نقش مینند.

جای تعجب نیست که مردم آبادان و جزیره مینو که عزیزان بسیاری را در این فاجعه از دست دادند، خشمگین باشند. بقولی میگویند نخوردیم نان گندم، دیدیم بدست مردم.

در عصر ارتباطات اکثر مردم واکنش و عکس العمل دولتهای دیگر را در سایر نقاط جهان مشاهده کرده اند. در همه جای دنیا در پس چنین سوانحی نه تنها کل نیروهای امداد از سراسر کشور بسیج میشوند بلکه نیروهای نظامی را نیز صرفاً برای امداد رسانی به محل اعزام میکنند، حتی از کشورهای دوست و دشمن متخصصین امداد به همراه سگهای تربیت شده زنده یاب را با آغوش باز میپذیرند.

مردم ایران حق دارند از مادران نظامیان اعزام شده به آبادان بخواهند، که از فرزندانشان پرسند، که پسرم آیا برای امداد رسانی به آبادان اعزام میشود؟ و نظامیان باید از خود بپرسند چرا فرمانده هانشان ماموریت را نه امداد رسانی بلکه سرکوب مردم داغدار و معترض تعیین کرده اند. سالیان دراز نیست که وقت آن رسیده است که از فرامین سرکوبگرایانه صاحبان زور و تزویر سرپیچی کرد و به صف عدالتخواهی مردم شریف ایران پیوست و یکپارچه و متحد سرنوشت خود را بدست گیریم.

حمایت فعال و سراسری از اعتراضات حق طلبانه مردم آبادان وظیفه وجدانهای بیدار است.

مینو همتی

دبیر سازمان رهایی زن

29 ماه مه 2022

نگاهی به وضعیت زنان کارگر در ایران (به مناسبت روز جهانی کارگر)

مریم مرادی

عمده ترین مشکلاتی که زنان کارگر در ایران با آن مواجه اند عبارتند از :

- نبود حقوق برابر، امنیت شغلی و بیمه برای زنان کارگر؛ کارگران زن با وجود آنکه دوشادوش مردان در واحدهای تولیدی کار می کنند اما از نظر دستمزد با مردان مساوی نیستند. آگاهی نداشتن به حقوق قانونی در بین این افراد موجب شده تا حتی هیچ اطلاعی از پرداخت بیمه خود در فیش حقوقی نداشته باشند و به همین جهت در صورت اخراج از سوی کارفرما، نمیتوانند شکایت کنند.

وجود قراردادهای موقت طی سه دهه اخیر موجب شده تا کارگران زن از امنیت شغلی محروم شوند. گاهی کارفرمایان در مقابل کوچکترین خطایی از سوی کارگر، با وی بدرفتاری می کنند. زنان جامعه کارگری اغلب سرپرست خانوار بوده و در عین حال نیز با ساعت های کار طولانی روبرو هستند اما بسیاری از حقوق و مزایا شامل حال آنان نمی شود.

در ضمن باید اشاره نمود که «دختران جوان بسیاری هستند که به خاطر کاهش فشار مالی از دوش خانواده و کمک به والدین اقدام به کار در واحدهای تولیدی کرده و شرایط سخت کار در کارگاه ها و کارخانجات را تحمل می کنند.» (خبرگزاری رسمی ایرنا- ۱۳ اردیبهشت ۹۷)

- آسیب پذیرترین نیروی کار؛ زنان کارگر همواره اولین قربانیان مشکلات و چالش های اقتصادی بوده و نخستین گروهی هستند که مشمول تعدیل های نیروی کار می شوند. زنان به عنوان نیروی کار درجه دوم به شمار می آیند و در فضای کار برابر مشمول حقوق نابرابر می شوند. طرح هایی که طی سال های



نگاهی به وضعیت زنان کارگر در ایران  
[به مناسبت روز جهانی کارگر]  
مریم مرادی

در سال های اخیر با وجود بحران وسیع اقتصادی جامعه، وضعیت کارگران بیش از پیش وخیم شده و سطح درآمد سرانه آن چنان پایین آمده است که اکثریت کارگران و زحمتکشان زیر خط فقر قرار دارند. در چنین شرایطی، بدون مشارکت زنان کارگر چرخه زندگی خانوادگی کارگران میسر نیست.

بنا به تحقیقات منتشر شده از سوی ارگانهای رسمی دولت، در سال ۱۳۹۶، زنان ۸۰ درصد شاغلان بدون بیمه را به خود اختصاص داده بودند. در همین گزارش که خبرگزاری رسمی ایرنا آنرا در روز ۸ اردیبهشت ۹۸ منتشر کرد، زنان اولین قربانیان هر بحران اقتصادی هستند. «هرگاه برنامه اخراج یا تعدیل نیرو پیاده سازی می شود، زنان در صف اول قرار دارند و بسیاری از کارفرمایان معتقدند که زنان در صورت ازدواج و بارداری بهره وری کمتری دارند و با وجود تجربه و مهارت لازم، کنار گذاشته می شوند.» (طبق این گزارش، ۶۵/۹ درصد از کل جمعیت بیکاران کشور را زنان تشکیل می دهند.

اول ماه مه (روز جهانی کارگر) فرصتی است برای دفاع از عدالت، برابری و حقوق بشر برای کارگران به ویژه زنان کارگر در ایران که از حقوق اولیه خود برخوردار نیستند. سالیان درازی است که کارگران و زحمتکشان در ایران این روز را گرامی می دارند و برای خواست ها و حقوق انسانی خود همواره تلاش می کنند. اما با وجود اعتراضات حق طلبانه و تلاش مداوم و پیگیرانه کارگران در این سال ها همچنان مشاهده می کنیم که بسیاری از خواسته های این طبقه تحقق نیافته است و این قشر جامعه با شرایط بسیار دشواری دست به گریبان اند. در چنین شرایطی، آن چه بیش از همه باعث نگرانی است و نیاز به توجه بیش از پیش دارد، مسئله زنان کارگر در ایران است. زنان کارگر در ایران نه تنها در شرایط بسیار دشوارتر از کارگران مرد قرار دارند، بلکه با معضلاتی دیگر که ناشی از تبعیض جنسیتی غالب بر جامعه است نیز مواجه اند. دستمزد کم، رده های پایین شغلی و نبود امنیت شغلی از جمله معضلات زنان کارگر در ایران می باشد.

به‌کار هستند. درحالی‌که گزارشی رسمی از سهم زنان از کل کارگران قراردادی موجود نیست اما برآوردها حاکی از آن است که سهم زنان در این میان به نسبت بالاتری از مردان قرار دارد.

**شرایط محیط کار زنان کارگر؛** شرایط کاری زنان کارگر در ایران به شدت متفاوت از

مردان کارگر همتای آنهاست. مشارکت زنان در جنبش‌های کارگری قابل توجه نیست و آنها بدون داشتن هیچ سخنگویی در انزوا تحت ستم مضاعف قرار می‌گیرند به این دلیل که آنها طبق قوانین کشور که به مردان اولویت می‌دهند و به ندرت می‌توانند در مشاغل رسمی استخدام شوند. از آنجایی که زنان کارگر بخش اعظم نیروی کار در کارگاه‌های غیررسمی را تشکیل می‌دهند که تحت نظارت قرار ندارند بدون بیمه و مزایا به آنها دستمزد کمتری نیز پرداخت می‌کنند. زنانی که محتاج کار هستند تا بتوانند معاش خانواده خود را تأمین کنند به طور گسترده طعمه چنین کارگاه‌هایی می‌شوند.

تعداد زیادی از زنان کارگر نیروی کار خود را به مقدار ناچیزی می‌فروشند بدون اینکه در آمار کارگران محسوب شوند. آنها بین ۱۰ تا ۱۲ ساعت در خانه کار می‌کنند. با دستمزد روزانه ۵ هزار تومان به پاکت چسب می‌زنند و یا منجوق دوزی می‌کنند. این زنان حتی کارفرمای مشخصی ندارند و تولیدات آنها از طریق واسطه‌هایی به فروش می‌رسد که بیشتر درآمد آنها را در جیب خود می‌ریزند.

با توجه به وضعیت فعلی جامعه ایران، هر نوع ورود به وضعیت کارگران ممنوع است و در تحقیقات و آمارهای که گهگاهی در این زمینه انتشار می‌یابد به تعداد زنان و مشکلاتی که در این محیط‌های تحت سلطه

اخیر در قالب افزایش مدت زمان مرخصی زایمان برای زنان شاغل یا کاهش ساعت کاری زنان دارای شرایط خاص، ارائه شده اند عملاً موجب کاهش تمایل کارفرمایان برای استخدام یا جذب نیروی زن شده و به کارفرمایان کوچک و بزرگ دستاویزی داده است که از استخدام زنان خودداری کنند و در صورت استخدام، امنیت شغلی آنها در صورت ازدواج یا بارداری مورد تهدید قرار گیرد.

زنان کارگر همچنین عمده نیروی کار در بنگاه‌های کوچک با کمتر از ۱۰ کارگر را تشکیل می‌دهند. این بنگاه‌ها از قانون کار مستثنی هستند و تحت نظارت دولتی قرار ندارند. به این بنگاه‌ها، بخش غیررسمی و یا «اقتصاد خاکستری» اطلاق می‌شود.

زنانی که در اقتصاد خاکستری و بخش غیررسمی استخدام می‌شوند ناگزیرند بدون هیچ نظارتی، با حداقل حقوق و بدون هیچ‌گونه مزایای قانونی از جمله بیمه بازنشستگی و سلامتی به کار مشغول شوند. همین زنان که با حداقل دستمزد و حقوق، نیروی کار بخش غیررسمی را تشکیل می‌دهند، به راحتی نیز از این بازار حذف شده و همواره در معرض بیکاری بدون حقوق بیکاری قرار دارند.

از آنجایی که این بنگاه‌های کوچک اولین گروه از واحدهای تولیدی هستند که در فراز و نشیب‌های اقتصادی تعطیل می‌شوند. با توجه به سهم بیشتر زنان در نیروی کار بنگاه‌های کوچک، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در دشواریهای اقتصادی سالهای اخیر بیکاری در میان زنان بیشتر بوده است. این وضعیت زنان را هرچه بیشتر به سمت عقد قراردادهای موقت برای امرار معاش سوق می‌دهد.

طبق برآوردهای اخیر ۸۵ درصد کارگران کشور به‌صورت قراردادی در بنگاه‌ها مشغول



وسط کوچه تمام حیاط و راهرو رو پر میکرد و هر چی لجن و فاضلاب اهالی محل بود و به سمت خونه ما راهنمایی میکرد علاوه بر اون از سقف اتاقا هم آب میچکید ، هر چقدر هم تعمیر میکردیم هیچ فایده ای نداشت، ساختمون رسماً گریه میکرد التماس میکرد من عمرم کردم دیگه ۵۵ سالمه منو بیخیال بشین ، مامانم در جوابش میگفت کور خوندي از جامون تکون نمیخوریم تو رو هم بیخیال نمیشیم .

چشمامو باز کردم ، اتوبوس به میدون آزادي رسیده بود ولي هنوز به مسیر دیگه مونده بود ، نمیدونم مادر بزرگم با چه فکری ته کره زمین برای خودش زمین خریده و ساخته بود ، راه بعدی دیگه خط ویژه نبود ، چون اول خط بود راحت تونستم بشینم ، اتوبوس هنوز درگیر ترافیکی بود که به خاطر بارون ایجاد شده بود، سر و صدای راننده تاکسی های سر خط با بوق ماشینها سرسام آور شده بود ، دیگه هوا تاریک شده بود به خاطر عینک سیاهم اطرافمو و به سختی میدیدم، سرم درد میکرد، عینکم و برداشتم و چشمامو مالیدم بدون توجه به نگاه خیره و دلسوزانه چند نفر که سرپا به میله اتوبوس چسبیده بودن به خیابون نگاه کردم، اتوبوس کم کم از ترافیک و درآمده بود و داشت به سرعت عقب مونده گی زمانیش و جبران میکرد . رسیدم به ته دنیا به محله ی کودکی، جایی که دنیا اوادم، به جایی که دوست نداشتم به محله ای که فقط خاطرات تلخ رو برام ثبت کرده بود، رسیدم به خونه ای که برام خونه نبود یه زندان با شکنجه گر و زندانبان ، چند ثانیه ای مکث کردم نفس عمیقی کشیدم، گوش دادم، هیچ صدایی نبودم، کلید انداختم و ... شلپ وای باز دوباره بادم رفته بود که وقتی بارون میاد یه دریاچه یا بهتر بگم باتلاق ، از جوی آب

مانتو و روسریمو در آوردمو مشغول شدم باید آبها و لجنها رو به سمت در ورودی خونه رو به کوچه میکشوندم و بعد با خاک انداز آبها و لجنها رو به دستان مهربان جوی آبی که با جرز و مد اونها به خونه ما فرستاده بود میسپردم که برای دفعه بعدی لجن کم نیاره ، فکر میکنم دو ساعتی طول کشید ، تا حیاط و راهرو رو تمیز کردم این کار هر ساله ام بود . با هر بارون و برف تکرار میشد . به سختی کمرم صاف کردم دست و پاهامو شستم ، حسابی گرسنه بودم، پام که روی اولین پله گذاشتم صدای خرچ خرچ شیشه شکسته رو شنیدم، فریاد کشیدم مامان مامان کجایی ؟ چند ثانیه بعد مادرم از بالای پله ها سرکی کشید و طبق معمول گفت ، معلومه کجایی میدونی ساعت چنده ؟ چپ چپ نگاه کردم گفتم چند ساعته دستشویی نرفتی با تعجب گفت یعنی چی ؟ گفتم این اطراف قایق ندیدم آخه برای رسیدن به دستشویی از پایین پله تا حیاط باید با قایق پارو میزدی ، دو ساعته داشتم سطح دریاچه خونمونو رو لایروبی میکردم، صداها رو نشنیدی، گفت تلوزیون روشن بود نشنیدم دستت درد نکنه این شیشه ها رو هم جارو کن ، بهت که گفتم این خیر ندیده پولمو برد تمام شیشه ها رو هم شکست انگار پدر بی

دست نا پدري بزرگ بشین شب تا صبح کارگري کردم وسط حرفش پریدم و گفتم مامان اینا جای خودش چرا همه چی رو با هم قاطی میکنی من برای همه ی اینا تا آخر عمر مديونتم ولي همش اینا نیست قبول کن و تو و مامان بزرگ با طرز فکر اشتباه پسر پرستی تون اونو اینهمه سرکش و بیشعور بار آوردین ، از زندگی فقط زورگویی رو فهمیده و اخاذی اونم به سر سلامتی این محله اس و تربیت شما و تصمیمهای اشتباه تو مامان بزرگ که چسبیدید به این محل ، مامان تو نمیخواهی از این محل کنده بشی آخر این خونه رو سرمون خراب میشه تمام اعضاي خانواده اتو تو این خونه از دست دادی به خودت رحم نمیکنی به من رحم کن هر روز اندازه مسیر ۸۰ روز دور دنیا باید برم تا به مرکز شهر برسم تازه آخر وقتم باید با یه جت آخرین مدل سرعت قبل از غروب افتاب فرود بیام که همسایه های نازنین مبادا پشت سرم حرف در بیارن یه موقع خدا نکرده تو تحقیقات محلی ازدواج ننگن این دختره معلوم نیست چیکاره اس صبح زود میره شب دیر میاد ایندفعه مامانم پرید وسط حرفمو همون توجیح همیشگی که تکرار میکنه ، همش میگي از این محل بریم آخه کجا بریم من یه زن تنها بی سرپرست،

مرد بالا سرمون نیست گیر نامرد بیافتم خونمون و از چنگمون در بیارن چیکار کنیم اونوقت باید بریم مستاجر می گفتم برادرت بزرگ میشه همیشه عصای دستم، بهش تکیه میکنیم اما شد قاتل جونم گفتم مامان همون موقع که ما بچه بودیم باید از این محل میرفتیم وسط محله خلافکارا زندگی کردیم جز تهمت آزار و اذیت هیچی نصیبمون نشد ولی باز دل نکندی، ترسیدی هی گفتم من به زن تتهام هی گفتم مرد بالا سرم نیست با دو تا بچه صغیر کجا برم، حالا ببین خونه داره از دو طرف سرمون خراب میشه هم از باد و بارون و هم از دست تک پسر. این عصای دستت هم که معلوم نیست کی با نقل و نباتایی که مصرف میکنه توهم بزنه و شیونه با چاقویی چیزی جونمونو بگیره، مادرم آهی کشید و گفت خدا اون پدر بی همه چیز تو لعنت کنه یکی مثل خودشو تو دامنگذاشت و رفت، تا بود خودش عذابم داد وقتی رفتم هم یکی مثل خودشو جا گذاشت، این دفعه با لحن طنز آمیزی گفتم مامان مثل اینکه یادت رفته خودت گفتم با کلی نذر و نیاز از خدا پسر خواستی یه کاکل به سر مگه نمیخواستی جنست جور بشه یه دختر و یه پسر حالا هی فحش بده به اون بدبخت از همه جا بی خبر که از نذر و نیاز و دخیل بستنت خبر نداشت، مامان جان کم تن و بدنش و تو گور بلرزون مردش تموم شد، مامانم با دلخوری گفت خوبه حالا بابایی نکرده برات، یه نون کف دستت نذاشته دلت برای لرزش تنش تو گور میسوزه زندگی من و جوونی منو به آتیش کشید تو چی میفهمی اصلا، توی جوونی با دو تا بچه آواره ام کرد، همونجور که به سمت اتاق برمیگشت بقیه فحش هاشو میداد، بحث هیچ فایده نداشت. به سمت حیاط رفتم تا جارو خاک انداز و بیارم همیشه خورده ها رو از پله ها جارو

کنم زیر لب گفتم حتما جهنمی که ملاها میگن اون دنیاس الکیه جهنم همینجاس تو خونه ی ما وقتی کارام تموم شد مثل زامیای گشنه خودمو به آشپزخونه رسوندم غذایی در کار نبود با ناراحتی به اتاق رفتم و گفتم مامان هیچی درست نکردی از ۱۰ صبح در بدر این خیابونام دنبال کار میکردم الان دوساعت مثل بدبختا دارم لجن پارو میکنم شیشه شکسته جمع میکنم یه کته ساده درست نکردی، مادرم در حالی که به پشتی لم میداد گفت این بی پدر اینقدر اعصابمو خورد کرد که حوصله هیچ کاری نداشتم تا نماز بخونم تو رسیدی من که شام نمیخورم، الان سر و کله ی بی پدرش پیدا میشه تا عربده کشی راه ننداخته یه چیزی درست کن. به مادرم گفتم چه زود یادت رفت حقوق یکماهت رو کش رفته تو نگران شام شبش نباش مطمئن باش با پولایی که برده حسابی به خودش رسیده توپ توپ با تدارکات چند روزه بعدش پیداش میشه بعدم با دلخوری به آشپزخونه رفتم و چند لقمه نون پنیر درست کردم به اتاق برگشتم با حرص نجوییده لقمه ها رو قورت میدادم دیگه حتی حوصله حرف زدن و اعتراض هم نداشتم جای شکرش بود که مادرم طبق عادت زود میخوابید و گرنه همیشه تلوزیون و با ولوم آخر گوش میداد اونم همش برنامه های مذهبی و سخنرانی از شبکه قرآن. رختخوابمو انداختم و چشمامو بستم نیمه شب بود که سر کله اش پیدا شد شنگول سرحال و سر کیف با نابلونایی که توش پر بود از خوراکی که با پولی که کش رفته بود خریده بود مستقیم به آشپزخونه رفت و در و بست تا باز هم حسابی به خودش برسه تا تقویت بشه برای زورگویی ها قلدری برای آزار و اذیت منم که اصلا حوصله روبرو شدن نداشتم خودمو به خواب

زدم چون اونشب توان جنجال و درگیری نداشتم. خونه ما یه دو طبقه قدیمی بود که هر طبقه دو اتاق تو در تو ۱۲ متری داشت اینموقع ها آرزو میکردم کاش یه اتاق سه متری در دار داشتیم که من شبها توش حداقل راحت میخوابیدم، بدون ترس و با حس امنیت آخه فکر میکنم بیشتر عمرم تو اون خونه با چشم باز خوابیده بودم. اونشب دوباره برگشتم ۱۲ سالگی که خانم چترقرمز باکارتش خاطراتشو برام زنده کرد.

اونشب با شوق خوب شدنم تا صبح خوابم نبرد کلی رویای شیرین بافتم بلاخره دیگه مجبور نبودم از پشت پنجره بازیهایی بچه ها رو نگاه کنم لی لی بازی، هفت سنگ، دنبال بازی... بلاخره یه ساعتیایی که مادر بزرگم تو خواب سنگینش فرو میرفت میشد فرار کرد و با بچه ها بازی کرد، مادر بزرگم معتقد بود دختر باید تو خونه بشینه از بچگی خوندار ی یاد بگیره، چه معنا داره دختر بازی کنه، تمام دنیای کودکی من پنجره اتاقمون بود که رو به کوچه باز میشد و تا ته کوچه رو میشد دید، از همون روزای اول که پدرم ترکمون کرد، مادرم منو و برادرم برداشت و به خونه پدریش برگشت. مادر بزرگم اصالتا باکویی بود و بعد از ازدواج با پدر بزرگم به ایران اومده بود اما هرگز زبان فارسی رو یاد نگرفت و ما هم تو خونه جرات فارسی حرف زدن نداشتم کلا يك زن سختگیر و مستبد بود که به روش خودش زندگی میکرد. مادرم کار میکرد و مادر بزرگم هم از ما نگهداری میکرد برادرم نور چشمی خونه بود بارها شنیدم که به مادرم میگفت، حواست به پسرته باشه بهش سخت نگیر فردا میشه عصای پیری و کوری، دختر مال مردمه میان میبرنش، پسر برات میمونه. ... ادامه در ص 16

میزگرد تلویزیون رهایی زن ( به مناسبت اول ماه مه؛ روز جهانی کارگر)

میزگرد خالیست. با آرزوی آزادی فوری ایشان از بند، سوال اولم را از آقای تقوی در رابطه با اطلاعیه حمایتی سندیکاهای سوئد از آقای بداعی شروع کنم. این اتحادیه ها تا چه حد با فعالیتهای آقای بداعی و تشکلات صنفی در ایران آشنا هستند؟

سعید تقوی: پلنترم سندیکاهای کارگری سوئد از سال 2015 شروع به کار کرد. ما نهادی هستیم در درون سندیکاهای کارگری سوئد به ویژه در رابطه با ایران، مرکز فعالیت ما پیگیری مبارزات کارگران، معلمان و سایر فعالین مدنی در ایران است. پلنترم سندیکاهای کارگری در واقع یک

مندولوژی است که از این طریق بتواند در سایر کشورهای دیگر که حقوق فعالین کارگری رعایت نمیشود را حمایت کند. به همین جهت من به تمام رفقا توصیه میکنم که در کشوری که زندگی میکنند عضو سندیکای حرفه ای خودشان بشوند. زیرا حقوق سندیکا همان حقوق بشر است. فعالیت های ما با تشکیلات سندیکایی در ایران برنامه ریزی میشود. در جامعه ای که کارگران به این حقوق سندیکایی دسترسی نداشته باشند و در آن حقوق شان زیر پا گذاشته شود آن جامعه دموکراتیک محسوب نمیشود. همانطور که در ایران اجرا نمیشود.

ما معتقدیم که رفقای احزاب مختلف سیاسی میتوانند راسا و بصورتی که خودشان تشخیص میدهند فعالیت کنند. این احزاب سیاسی هستند که بایست از خواستههای سندیکاها رفاع کنند. رژیم در ایران شوراهای اسلامی کارگران را تاسیس کرده است. در صورتیکه یک سندیکا برای تمام اقشار با عقاید مختلف فعالیت میکند نه فقط برای یک عقیده مشخص. نمونه کار تشکیلات شورای معلمان به همان صورتی



در برنامه امشب با دو میهمان عزیز؛ فرخنده آشنا از فعالین کارگری و سعید تقوی از مسئولین سندیکای ترانسپورت سوئد به مطالبات و مصافهای جنبش کارگری و جنبش فرهنگیان و بازنشستگان خواهیم پرداخت.

**میهمانان گرامی فرخنده آشنا و سعید تقوی عزیز به برنامه رهایی زن خوش آمدید.**

**فرخنده آشنا:** من هم سلام دارم خدمت شما عزیزان و بینندگان گرامی. امیدوارم امسال، سال خوبی از نظر مبارزات برای طبقه کارگران در ایران باشد.

**سعید تقوی:** من هم تشکر میکنم از این به من وقت دادید تا در این تریبون شرکت کنم و همانطور که فرخنده گفت امیدوارم امسال، سالی باشد که ما بتوانیم موفق تر از سالهای دیگر در مبارزات مان علیه این ستمی که بر کارگران، معلمان، بازنشستگان و مردم ایران و زنان میشود، کمک برسائیم و صدایی برای آنها در خارج از کشور باشیم.

**مینو همتی:** قبل از هرچیز باید بگویم که جای فرهنگی مبارز رسول بداعی در این

<http://www.rahaizan.tv/2022/04/may-1st-round-table.html>

امسال در شرایطی به استقبال اول ماه مه روز جهانی کارگر میرویم که کارگران هفت تپه، فولاد اهواز، ذوب آهن اصفهان و تراکتورسازی تبریز و صدها کارخانه و بزرگ و کوچک در مصاف با فقر و فلاکت تحمیلی رژیم حاکم، هم سرنوشتان خود را در صفوف متشکل فرهنگیان و بازنشستگان میابند و با صدای رساتر فریاد میزنند، دیگر بس است تحمل فقر و فلاکت اقتصادی و فرهنگی. دیگر بس است تحمل نظام سراپا فاسد و چپاولگر حاکم. دیگر وعده و وعیدهای تو خالی و تزویر و ریاکاری حاکمان شکمباره، سفره های خالی فرزندانمان را پر نخواهد کرد. جشن اول ماه مه امسال باید نوید بخش اتحاد و همبستگی طبقه کارگر و دیگر اقشار زحمتکش جامعه باشد و اولین روز سرآغاز نوین اتحاد و همبستگی و همگامی جنبش کارگری با جنبش فرهنگیان و بازنشستگان برای احقاق حقوق پایمال شده میلیونها انسان شریف از مشتکی مرتجع زالوصفت خواهد بود.

است که ما در سوئد فعالیت سندیکایی خودمان را پایه ریزی کرده ایم. ما شورایی تصمیم میگیریم و پاسخگوی تصمیمات خودمان هستیم و در مقابل تصمیمی که میگیریم مسئول هستیم.

ما از سال 2000 با رفیق بداقی در تماس بودیم. البته نه تنها با رسول بداقی بلکه فعالیت های ما حول حمایت از تمام فعالیت های کارگری، معلمان، فعالیتهای مدنی و سیاسی و زنان نیز انجام گرفته است. در سال 2014 تا 2015 پلتفرم یک لیستی به زبان انگلیسی انتشار دادیم که روی لیست، نام همه رفقای در زندان را آورده بودیم. در آن لیست نام رفیق بداقی، عبدی، بهشتی، رضا شهابی، داود رضوی، جعفر عظیم زاده و ... آورده شده بود. ما این لیست را بعنوان یک سند با سایر سندیکاهای کارگری، مقامات سیاسی در سوئد ارائه دادیم و از آنها خواستیم که در آزادی این رفقا کوشا باشند.

بداقی در سال 2009 به شش سال زندان محکوم شد آن هم به اتهام تبانی علیه امنیت نظام و اجازه هر گونه فعالیت سندیکایی و اجتماعی از او گرفته شد. رژیم از او خواست که اگر او استعفا بدهد آزاد خواهد شد. ولی به آنها گفت که برای حقوق خودمان مبارزه میکنیم و شما نمیتوانید این حقوق سندیکایی و اجتماعی را از ما بگیرید. حال میبینم که این معلمان و کارگران چقدر زجر می کشند ولی با این وجود به مبارزه به حق خود ادامه می دهند. همانطور که گفتم ما از سال 2015 شرایط این رفقا را پیگیری میکنیم و این پیگیری ها ادامه خواهد داشت.

مینو همتی: فرخنده آشنا عزیز، رابطه مطالبات به حق فرهنگیان و بازنشستگان با مطالبات جنبش کارگری از چه پیوند

ارگاتیک بر خوردار است؟ بطور مثال همین روزهای اخیر شاهد تجمعات گسترده فرهنگیان بوده ایم. این جنبشها در مبارزات جاری چگونه بهم پیوند میخورند؟

فرخنده آشنا: در واقع باید برگردیم به عقب؛ به اعتراضات شرکت واحد، هفت تپه، نفت و پتروشیمی اگر نگاه کنیم به چیزهایی میرسیم. اگر چه رژیم هر دفعه با سرکوب اعتراضات را خاموش کرد اما پس از هر اعتراضی ما قوی تر بلند میشویم. از تجربه ها و شکستها می آموزیم و یک قدم به پیروزی نزدیک تر میشویم. چون این زندگی واقعی ماست و دائما با فقر و گرسنگی داریم زندگی میکنیم. الان کولبران و سوخت بران، نان را به نرخ جانشان بدست می آورند. این ها چطور میتوانند اعتراض نکنند. الان یک اتفاق مبارکی افتاده و آن هم با تلاش معلمان که بسیار هم رنج برده اند نشان داده است که مردم مقاومت شان بالا رفته و دیگر سرکوب و تهدید کارایی ندارد. تشکل یابی کارگران خط قرمز رژیم بود. خوشبختانه پس از چهل و اندی سال این تشکل یابی صورت گرفته و این توازن قوا بوجود آمده است. توازن قوا یعنی نیروی مبارزه کارگر و نیروی سرکوب. اکنون این تشکل ها سراسری و قدرتمند شده است و خیابانها امروز در تصرف مردم زحمتکش و مزدبگیر است. به واسطه تمام اعتراضاتی که تاکنون شکل گرفته امروز همه انسانها محروم و کارگر را با هم پیوند میدهد. معلمان در اعتراضات خود به مسائل اجتماعی هم نگاه میکنند. علیه خصوصی سازی مدارس حرف میزنند، علیه موضوعات ایدئولوژیک که در مدارس نباید آموزش داده شود و به جای آن به فرزندان مان باید درسهای زندگی آموخته شود.

ادامه در ص 15



در همدردی با مردم آبادان

شراره رضائی



باد ملودی مرگ میسرآید و

مادران و پدران، خواهران و برادران در خزان مرگ عزیزانشان به رقص عزا آمده اند

شیون مادران در میان صدای خشم طبل ها در هم آمیخته

زمین پر است از اجساد گل های بی جان مریم ها ، رامین ها و شیرین ها  
برادری می جوید تک تک سنگ ها و آوارها را به امید رایحه بوی تن برادر  
که در زیر تلی از خاک خفته است!

مادری بی تاب برای فرزند زیر آوار مانده اش لالایی از عشق و امید به نجات می خواند!

کمر پدر شکسته است از غم جان بی جان طارق!

در این هیاهوی مرگ و سیاهی، اما سلبیتهای ما برای بیشتر دیده شدن سود می جویند، یکی با بوسه ای در ژستی روشنفکرانه و ساختار  
شکن! در خارج از مرزها و دیگر عشوه می آید در رکاب سلام فرمانده!

اما

ما مردم ایستاده ایم، تا فریاد بز نیم سلام پینوشه ی زمانه!

ما هنوز زنده ایم، و فریاد می زنیم سلام جنایتکار درمانده!

چه درد و غم غربی می مشترک پیوند می زند کشته شدگان آب را به آبان و آبادان

در پیوندی ابدی میان مادران سیاه پوش و دادخواه تا روز انتقام!

تا روز انتقام و محاکمه ما زنده ایم ، ما هنوز زنده ایم! .

### تجمع حمایتی از مردم ایران در برلین گزارش از: شراره رضائی

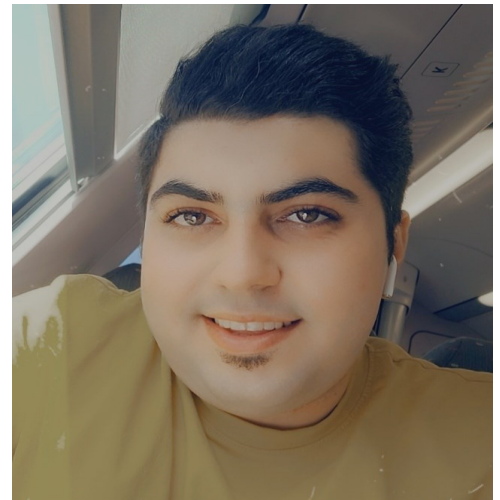
روز جمعه بیستم می ۲۰۲۲ به فراخوان کانون پناهندگان ایرانیان و کمیته دفاع از زندانیان سیاسی جلوی سفارت حکومت اسلامی ایران در برلین در حمایت از اعتراضات مردم ایران تجمعی علیه گرانی و علیه سرکوب معلمان و کارگران برگزار شد .

#جای\_فعالین\_کارگری\_زندان\_نیست



## مقطع ابتدایی و معلمان زن

امیر حسین باریک رو



آموزش و پرورش رکن اساسی جامعه انسانی است و یکی از اهداف اصلی آن، آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان جامعه می باشد. تحقق این مهم مستلزم داشتن معلمان با انگیزه و مشتاق در مدارس است. از جمله عوامل بسیار مهم بر برخی رفتارهای دانش آموزان همانند پیشرفت تحصیلی آنها، جنسیت معلم می باشد. شواهد بسیاری حاکی از آن است که معلمان زن در سالهای اولیه و دوره ابتدایی، شرایط مثبت و مساعدی برای دانش آموزان مهیا می کنند و این امر بر پیشرفت دانش آموزان تاثیر بسزایی دارد. لذا در اکثر کشورها از جمله در کشور ما، در پایه ابتدایی برای آموزش کودکان از معلمان زن استفاده می شود و در این پایه زنان به مردان ترجیح داده می شوند. چراکه کار کردن در مدارس ابتدایی و سروکار داشتن با کودکان چالشهای زیادی به همراه داشته و درجه بالایی از صبر و خویشتن داری را می طلبد. تحقیقات روان شناسی حاکی از آن است که در برخورد با کودکان، زنان در مقایسه با مردان صبر و تحمل بیشتری دارند. همچنین در این سنین کودکان برای اولین بار از خانواده جدا شده و ممکن است دچار افت عاطفی گردند و این در

حالیست که وجود معلم زن نسبتاً می تواند جایگزین خلا مادران و زمینه ساز ایجاد علاقه و انگیزه کودکان برای حضور در مدرسه گردد. مجموعه این عوامل باعث گردید تا در همه جای دنیا معلمان زن برای مقاطع ابتدایی ترجیح داده شوند. با اینحال طی چند سال اخیر مسائلی از سوی برخی صاحب نظران مطرح گردیده که حضور معلمان زن در مدارس پسرانه را به چالش کشیده است و آن؛ ضرورت آشنایی پسران با خلیقات مردانه و کم شدن سن بلوغ جنسی در کودکان است.

شایان ذکر است، تا سالهای اول ابتدایی حضور معلمان زن اکثراً مورد تایید است و مسئله اصلی برای سالهای بعد و مقاطع پنجم و ششم می باشد که لزوم جایگزینی معلمان مرد مطرح می گردد. بسیاری از روانشناسان ضرورت آشنایی پسران با خلیقات مردانه را در این سنین مطرح کردند. با این حال به درستی مشخص نیست که مردان در تدریس خود چه خلیقاتی دارند که زنان فاقد آن هستند. البته اگر منظور الگوپذیری مردانه در فضایی که اکثر افراد آن مرد هستند مورد توجه باشد، این امر

نمی تواند چندان مورد تأیید باشد. تاکنون هیچ یافته علمی روان شناسی تسلط خلق و خوی زنانه و یا مردانه بواسطه حضور کودکان در محیط آموزشی و تاثیرپذیری شخصیت و آینده وی از جنسیت معلم را اثبات نکرده است. و هیچ تحقیق علمی در دنیا این مساله را حتی مطرح نکرده است که حضور معلمان مرد برای آموزش پسران یا زن برای آموزش دختران می تواند سبب اختلال هویت جنسی در آنها شود. شاید هویتی که به آن اشاره شده است مربوط به سن بلوغ است. هویت از سنین نوجوانی به بعد و بعد 14

## سازمان رهایی زن

به ما پیوندید



فساد در دوران جمهوری اسلامی ابعادی بی‌سابقه پیدا کرده و اخلاق اجتماعی به‌طور وسیع ضربه خورده و موجب شده بی‌عدالتی و فقر افزایش یابد. این فساد به همراه اجحافات و زورگویی اداری و نبود راستگویی موجب تباهی منافع عمومی شده‌است. مسخ معیارهای حرفه‌ای و پایمال نمودن منافع مردم و نفی لیاقت‌ها و مسلط بودن منافع ایدئولوژیک و دفاع از منافع و امتیازات گروه‌های اجتماعی و اداری خاص از ویژگی‌های این فساد است. در ایران هویت و موفقیت بخش عمده‌های از مردم عادی، و مدار انواع فسادهای ساختاری است. منافی که طبقات گوناگون، ولو ناراضی و منتقد دولت، از فساد دولتی می‌پرند آنها را با زنجیرهای نامرئی به نظام متصل و مقید می‌سازد.

از نظر قانون مجازات اسلامی موارد نامبرده مجازات میشوند. سوال اینجاست آیا حاکمان، رؤسا، وزیران، آقا زاده ها تمام اموال مملکت را به غارت برده اند چرا مجازات نمیشوند؟ اقا زاده‌ها و نوه هایشان در آمریکا و اروپا زندگی لاکچری دارند و سرمایه ملت را در بانکهای خارجی انباشته اند چرا مجازات نمیشوند؟ اینجاست که مملکت به فساد و تهاوی

کشیده شده است. و تنها مردم عادی و قشر پایین جامعه باید تاوان جنایات حاکمان، وزیران و زندگی لاکچری اقا زاده‌ها را پس میدهند گرسنه هستند و قادر به سیر کردن خانواده نیستند.

وضعیت نابسامان اقتصادی طی چند سال اخیر نه تنها منتقدان دولت را شاکی کرده است بلکه برخی حامیان دولت را هم عصبانی کرده است. آنقدر که علنا لب به اعتراض گشوده و به دولت نسبت به پیامدهای چنین گرانی‌هایی هشدار دادند.

خودرو گران شد»، «نان گران شد»، «لبنیات گران شد»، «ماکارونی گران شد»، «روغن گران شد»، «مسکن گران شد» و ... این روزها گوش مان به شنیدن خبرهایی از این جنس عادت کرده است. انتقادات از وضعیت گرانی در دوره ریاست جمهوری رئیس فقط محدود به حامیان دولت نشده و منتقدانی که تلاش داشتند در ابتدای کار دولت سکوت را در پیش گیرند را شاکی کرده تا آنها هم سکوت خود را بشکنند.

بادامچی نماینده سابق مجلس می‌گوید: مردم دیگر توان چند برابر شدن قیمت‌ها را ندارند. قیمت‌ها یکی پس از دیگری در حال نجومی شدن هستند. کارد برای بخش بزرگی از مردم به استخوان رسیده و قطار فقر به ایستگاه بخش دیگر جامعه نیز خواهد رسید.

وی تاکید می‌کند: دولتمردان باید به خودشان ببینند و افراد وارسته و کاردان را به کار گیرند و آوردن افراد غیر واجد شرایط باتوجه بحث‌های اقتصادی که امروز در کشور مطرح می‌شود، شرم‌آور است و باید بدانند این کارهایشان تبعات زیان‌بار و غیرقابل جبرانی برای جامعه پیش خواهد آورد.

محمد رضا بادامچی با بیان اینکه مردم نمی‌توانند ۶ الی ۷ برابر گران شدن در کالاهای اساسی را تحمل کنند و باید هشدار داد ادامه این روند جامعه را با مشکل رو به رو خواهد کرد، آقای رئیس جمهور در زمان تبلیغات انتخاباتی که بحث می‌کرد، می‌گفت که گرانی پیش نخواهد آمد چراکه ما بررسی می‌کنیم و برنامه داریم .

وعده‌های دروغین حاکم‌یون و مقامات حد و اندازه ندارد.

از کودکان کار به عنوان قربانیان کوچک فقر در جامعه، میتوان نام برد آمار کودکان کار ایران میان ۳ تا ۷ میلیون تن اعلام شده‌است؛ همچنین برای تهران نیز آمار وابسته، حدود ۲۰ هزار تن تخمین زده می‌شود. اگرچه با توجه به اینکه بیشتر کودکان کار، ثبت هویتی ندارند آمار دقیقی از آنان نمی‌توان ارائه داد.

کارتن خوابی، گدایی، تهیه مواد غذایی از زیاله‌ها، پشت بام خوابی، گور خوابی، اتوبوس خوابی و بیحرمتی و ضرب و شتم دست فروشان، هر کدام کیس‌هایی هستند که بی‌لیاقتی مسئولین در جامعه آنها را به این سو کشانده است.

به گزارش رادیو فردا در اردیبهشت ۱۴۰۰، ایران دارای یکی از بالاترین نرخ‌های تورم در جهان است و تنها چند کشور دیگر بیش از این کشور، این چنین با افزایش قیمت‌ها روبرو بوده‌اند.

### رتبه ایران در پول‌شویی

طبق بررسی مؤسسه تحقیقات حکومت‌داری بازل هم که با بررسی مؤلفه‌های مختلف سیاسی و مالی در ۱۴۹ کشور جهان آن‌ها را بر اساس شاخص ضد پول‌شویی رتبه‌بندی کرده‌است در جدول ایران، افغانستان و تاجیکستان به ترتیب در جایگاه‌های اول تا سوم پول‌شویی قرار گرفته‌اند/.

هنر، اولادِ حقیقت است

بهار شرفی



در هنر دیواری وجود ندارد بلکه جریان یک جنون جاری است. یک روز بیدار می شوی و بر علیه تمام خداهایی که ساخته ای شورش می کنی.

هنر با هدف برانگیختن احساسات آدمی، بیرون از دایره تقلید و تکرار و کلیشه، هنرمند می سازد.

برانگیخته شدن عواطف انسانیِ مردمانی که در جوامع واپسگرا اسیر شده اند و مقابل حزب، سازمان، حکومت و در واقع یک قدرت حاکم و ثابت بی پناه مانده اند، با هدف نگه داشتن انگاره های آلتستی، جهان هنر را می سازند.

من بر این عقیده هستم که جهان هنر، هنرمند متناقض را نمی پذیرد.

اما چه در طول تاریخ گاه، هنر به مسند قدرت طلبانی خوانده شده است که در مدحی نهان و یا آشکار گلایه را ناشنیده و رنج را موجه جلوه داده اند.

از تعریف افسانه ای هنر که فاصله بگیریم خواهیم دید که دنیای هنر، هم‌رنگ خیالات نیلگونی نیست که از آبی آسمان تاثیر گرفته تا رغبت و شوق به زیستن در جامعه ای باشد

که همه با زبان شعر بایکدیگر سخن می گویند.

واقعیت تلخ این است که گاه هنر جنگ افزاری بوده است که ایدئولوژیک می اندیشد، پنهان در زیر نقابی در پس رنگ، صدا و تصویر که گاه حتی در دامن رنسانس، ایدئولوژی های شکسته خورده را هم پیروز جلوه می دهد.

اما خاصه، هنر در مواقعی از زمان ابزار حکومتی نبوده است که دست افزار مردمانی بوده است که رنجشان را رنج تعبیر می کنند نه مرثیه ای برای تظہیر.

ما روبروی یک اثر می ایستیم و به دنبال اندیشه های مشترک می گردیم. به دنبال بستگی های خودمان با اثر و صاحب اثر راه می افشیم.

در ضمیر آگاهمان گمان می بریم صاحب اثر در حال خلق تعریفی از درون ما بوده است که حال او توانسته است بیان اش کند. هنر، نگرش های متفاوت را نمایش می دهد

اما در این میان وجه اشتراک بین هنرمندان، درست لحظه "خلق اثر" است.

وقتی هنرمند از مرزبندی های ذهنی عبور می کند، تعصب و قضاوت را درون خود احساس نمی کند و غرق بی وزنی می شود.

آن هنگام است که زمان زایش فرا می رسد. درست لحظه ای که هیچ چیز وجود ندارد، هنرمند طفل خود را به دنیا می آورد.

اندیشه ای، شعری، نقاشی ای، کتابی، خاطره ای و شاید تصویری در لنز یک دوربین...

هنر زبانی است فارغ از جغرافیا؛ ابزاری است در ژرف ترین عواطف انسان برای رسیدن به نقطه آگاهی.

تابلوی کفش های وان کوگ را نگاه کنید. کفش هایی که در فضایی تهی تصویر شده است. هرگز در این اثر مقصود، کفش ها نیستند بلکه بیم و خستگی های یک انسان را تصویر می کند.

هنر، تنها "زیبا آفرین" نیست بلکه "حقیقت آفرین" نیز هست. کفش ها حقیقتی را با خود حمل کرده اند که حتی "فیزیک یک جفت کفش" را هم در چشم بیننده از میان برده است.

احساس ناامیدی ما به هنرمندان در این روزها چون هبوطی است در لوت، چرا که آنها را به واسطه هنرشان مانند پرودگاری یگانه می دیدیم و حال آنها هنرشان را در خدمت حاکمان اقتدارگرا قرار داده اند. آن ها اسب مراد ما را سوار می شوند و زین به آسزدار حاکم می سپارند.

و ما به تمام تعاریف آزادی گرایانه و رهایی بخش هنر و حقیقتی که از اثر آنها دریافتیم به شبهه می رسیم. از هنرمند دور می شویم و مقابل خود اثری را می بینیم بدون خالق.

در نظرم خالق که به کج اندیشی رسیده است خود قائل مولود خویش است و دیگر به مخلوق خود وفادار نیست.

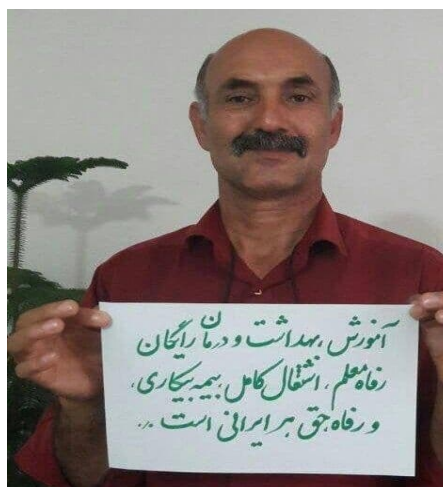
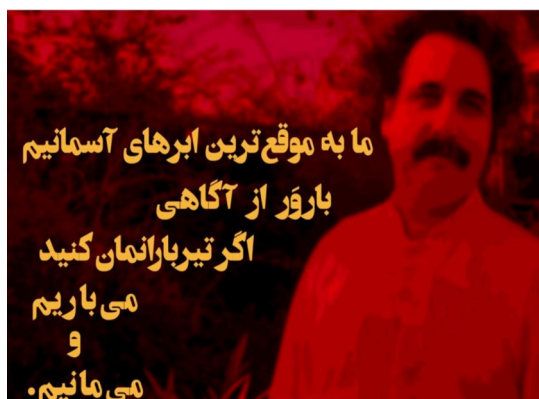
خالقی که سعی در انکار حقیقت دارد حتی اگر حقیقت را خود در بی وزنی و زمان زایش در دل فرزندش نهاده باشد عامدانه وجود فرزندش را انکار کرده است.

حال در این بزنگاه ما مانده ایم و آثاری که از خالق خود جدا افتاده اند؛ نیک نیست فرزند زاییده شده را به تکره خشم بزنی که هنر، اولادِ حقیقت است. /

**حامد شفاعی**

نام من ایـــــران

این منم زاده شده از اولین خاک زمین  
 سرزمین کی بود چون زیبایی من پیش از این؟  
 آدمم روزی که تقریر زمان آغاز شد  
 سیرتم بر صورتم با مهربانی ساز شد  
 مادر خوبم زمین نام مرا ایران گذاشت  
 تا ابد نام مرا بر پهنه جاویدان نگاشت  
 روح من از کودکی تحریر همت بود و بس  
 جان من ز آلودگی لبریز نفرت بود و بس  
 کس نبود آن روزگاران تا مرا یاری کند  
 یا که رسم زیستن بر پیکرم جاری کند  
 طفل تنها بودم و آموختم زُهد و زین  
 دیگران را دلبری کردم دمامد بعد از این  
 نام خود را بر فلات زیر پایم دوختم  
 استقامت را به فرزندان خود آموختم  
 آرش آن فرزند کاوه دشمنان را دور کرد  
 جان خود تقدیم کرد و بد دلان را کور کرد  
 وامق و عذرای من شُهره به عشق و زندگی  
 لیلی و مجنون به عشق اندر همیشه بندگی  
 پیکرم قاموس دار صد رشادت بوده است  
 دوستدار من چو من مست بشارت بوده است  
 آنقدر از آتش خصم بدان پرپر زدم  
 آنقدر از مرگ فرزندان خود بر سر زدم  
 بیش و کم های زمان اندیشه بر من هدیه داد  
 پاک ماندن از پلیدی ریشه ام را جلوه داد  
 کودکانم، خوبرویان، ای جگر بندان من!  
 ای همیشه بی بدیلان، ای ظفر مندان من!  
 من هنوزم بر شما فریاد بودن می کشم  
 نعره هایی از دلبری بر سر غم می کشم  
 گس در آغوش من از آن دیگری برتر نشد  
 با قران و شاهی و تومان کسی سرور نشد  
 سروری خاک من از روی خوش پنداری است  
 مام من محتاج خوبی و امانتداری است  
 نام من ایران و جانم در زمین تقدیس شد  
 در میان سرزمینها خاک من پردیس شد



**نگاهی به وضعیت زنان کارگر... ادامه ص 4**

قانون خدمت نیمه وقت بانوان (مصوب ۱۳۶۲)

قانون کار (مصوب ۱۳۶۹)

سیاست های اشتغال زنان توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۱ به تصویب رسید. این سیاست‌ها در ۱۳ ماده تدوین شد. در این سیاست‌ها به مشاغلی که پرداختن به آن‌ها از سوی زنان مطلوب است، مشاغلی که با ویژگی‌های بانوان از لحاظ روحی و جسمی متناسب است و مشاغلی که هیچ‌گونه مزیت و برتری در آن برای شاغلان زن و مرد وجود ندارد با مصادیق آن شمرده شده است. امکانات آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و فرصت‌های شغلی مناسب، با اولویت برای قشر محروم بانوان نان‌آور خانواده، فرصت‌های شغلی مناسب برای مادران خانهدار در محیط خانه و در کنار فرزندان از جمله موضوعات دیگری است که این قانون به آن پرداخته است.

در قانون کار ایران نه تنها قائل شدن مزایای کمتر از مردان برای زنان درازای کار مساوی ممنوع است، بلکه برای زنان کارگر مزایای خاصی از منظر کاری و تأمین اجتماعی در نظر گرفته شده است. از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ماده ۳۸: برای انجام کار مساوی که در شرایط مساوی در یک کارگاه انجام می‌گیرد باید به زن و مرد مزد مساوی پرداخت شود. تبعیض در تعیین میزان بر اساس سن، جنس، نژاد و قومیت و اعتقادات سیاسی و مذهبی ممنوع است.

ماده ۷۵: انجام کارهای خطرناک، سخت و زیان‌آور و نیز حمل بار بیشتر از حد مجاز با دست و بدون استفاده از وسایل مکانیکی، برای کارگران زن ممنوع است.

ماده ۷۶، تبصره ۱: پس از پایان مرخصی ۲۳۰-برنامه ۵ ام توسعه، طرح جامع زایمان، کارگر زن به کار سابق خود بازمی‌گردد و این مدت با تأیید سازمان تأمین اجتماعی جزو سوابق خدمت وی محسوب می‌شود.

ماده ۷۷: در مواردی که به تشخیص پزشک سازمان تأمین اجتماعی، نوع کار برای کارگر باردار خطرناک یا سخت تشخیص داده شود، کارفرما تا پایان دوره بارداری وی، بدون کسر حق السعی کار مناسب‌تر و سبک‌تری به او ارجاع می‌نماید.

ماده ۷۸: در کارگاه‌هایی که دارای کارگر زن هستند کارفرما مکلف است به مادران شیرده تا پایان دوسالگی کودک پس از هر سه ساعت، نیم ساعت فرصت شیر دادن بدهد. این فرصت جزو ساعات کار آنان محسوب می‌شود و همچنین کارفرما مکلف است متناسب با تعداد کودکان و با در نظر گرفتن گروه سنی آن‌ها مراکز مربوط به نگهداری کودکان (از قبیل شیرخوارگاه، مهدکودک و ...) را ایجاب نماید.

سند برنامه جامع توسعه امور زنان (ماده / از آنها نیز خانه‌نشین شده‌اند.



**جان رضا شهابی در خطر است**

رضا شهابی از اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد تحت بازجویی های طولانی و متعدد قرار دارد.

رضا شهابی از اعضای بازداشتی سندیکا که در ۲۲ اردیبهشت در منزل

شخصی اش توسط هجوم پنج مامور امنیتی بازداشت شده است، طی تماس تلفنی اعلام داشته که روزانه دوبار بازجویی میشود و طولانی بودن و تعدد بازجویی باعث گردیده تا فشارخونش تا ۱۷ درجه بالا بیاید و شرایط جسمانی اش به خطر بیافتد.

میزگرد سازمان رهایی زن... ادامه ص 5

مینو همتی: آقای تقوی میدانم که شما از سالهای بسیاری است که در اتحادیه های کارگری سوئد فعال هستید، مسلما کارگران و مزد بگیران در ایران نیز نیزحق دارند که از این نوع سازمان یابی برای دفاع از سطح معیشت خود برخوردار باشند. با تمام موانعی که در ایران وجود دارد، اتحادیه سراسری سوئد در رابطه با تقویت و حمایت از تشکلات صنفی فرهنگیان و کارگران چه کرده و یا چه اقداماتی در دستور دارد؟

سعید تقوی: سازمان سراسری اتحادیه های کارگری سوئد، یکی از متشکل ترین سندیکاهای کارگران در اروپا می باشد و از 14 اتحادیه های کارگری تشکیل شده است و یک و نیم میلیون نفر هم عضو دارد. رئیس هیات مدیره این سازمان ، سالها بعنوان معاون اول دبیس هیات مدیره سازمان جهانی کار بسیار فعال بود و قبل از او رئیس سابق هیات مدیره اتحادیه ترانسپورت سوئد نیز در چنین موقعیتی قرار داشت. آنها یکی از پشتیبانان جنبش مستقل و آزاد فعالین کارگری در ایران بودند. در سال 2013 ما از طریق تشکلات خود و مسئولین ما در سازمان جهانی کار توانستیم جمهوری اسلامی ایران را بعنوان یکی از سه کشوری معرفی و محکوم کنیم که در آن شرایط زندگی ، آزادیهای فردی و فعالیت های کارگری و سندیکایی بشدت محدود بوده و فعالین کارگری بخاطر فعالیتها های خود ، تحت تعقیب و پیگیری نهادهای قضایی و امنیتی برای اخراج از کار و مجازات قرار گرفته اند. این محکومیت رژیم جمهوری اسلامی در سطح جهانی انجام گرفته و این کار و رفتار رژیم دوباره نیز انجام خواهد گرفت.

ما کوشش میکنیم رژیم را مجبور به تصویب

و اجرا مقوله نامه های 87 و 98 سازمان جهانی کار بکنیم. ما دوسال قبل از سندیکای کارگری شرکت واحد جهت شرکت در کنفرانس سالانه دعوت کردیم و در نشستی که با آنها داشتیم از آنها خواستیم که بعد از بازگشت به ایران تمام سعی خودشان را در ایجاد یک تشکلات سراسری در ایران قرار دهند و فقط به داشتن سندیکای کارگری در تهران نبایست بسنده کنند. در چنین حالتی است که ما در سطح بین المللی و سازمان جهانی کار می توانیم به جنبش های در ایران بیشتر کمک کنیم.

امسال که سال معلم ها در ایران است برای ما یک فعالیت مهم جهت آشنا کردن نقش معلم هاست چه در سوئد و چه در سطح بین المللی است. اما در این رابطه با یکسری مشکلات و موانع روبرو هستیم.

سازمان آموزش بین الملل که در آن اتحادیه های معلمان از 170 کشور عضو این کنفدراسیون میباشند . اما سیاست کلی این ارگان صرفا در پشتیبانی و آزادی افراد بعنوان مثال : اسماعیل عبدی ، بدایق ،

بهشتی و دیگران قرار داده اند و ما از کار آنها بسیار خوشحالیم . اما ما به آنها گفته ایم که بایست از این جنبش ها حمایت بیشتری بکنید زیرا رژیم هر روز یکی از فعالین کارگری و معلمان را دستگیر میکند و شما خواستار آزادی آنها هستید. رژیم امروز عبدی ، بدایق، بهشتی و قاسم زاده و رضا شهابی ها را دستگیر میکند ولی این جنبش ، آینده و تداوم این مبارزات را تعیین میکنند.

**مینو همتی: در سطح بین المللی شیوه کارگران و فعالیت ها چگونه است؟**

در سازمان جهانی کار ، بخشی بنام کنفدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری

وجود دارد . ما در جلسات این کنفدراسیون شرکت می کنیم و در آنجا تمام سعی خودمان را در ایجاد یک پلتفرم سندیکاهای کارگری بین المللی به کار برده ایم تا از این طریق بتوانیم بطور مشترک از جنبش های کارگری و معلمان حمایت و پشتیبانی کنیم. امروز بطور مثال انگلیس ، فرانسه و سوئد فعالیت های خودشان را بطور جداگانه انجام میدهند ولی به نظر ما بهتر است که همه بطور مشترک یک خواسته داشته باشیم. زیرا ما از این طریق میتوانیم همکاریها ی خودمان را با شورا هماهنگی معلمان و آموزش بین المللی عمیق تر کنیم. ما باید از اسماعیل عبدی ، بدایق ، بهشتی ها دفاع کنیم و خواستار آزادی آنها باشیم . ولی انتخاب این استراتژی و همکاری ها خیلی مهم و تعیین کننده است. سال قبل بعلت شیوع کرونا ، جلسه ای در سازمان جهانی کار نداشتیم ولی امسال این کار را انجام خواهیم داد . زیرا تماس ها خیلی آسان تر و شرکت در جلسات سازمان کار امکان پذیر تر شده است.

**مینو همتی: فرخنده آشنا در سالی که گذشت ما با شرکت گسترده تر زنان در صفوف مقدم مبارزات فرهنگیان و بازنشستگان مواجه شدیم. به نظر شما این جنبش و جنبشهای اجتماعی دیگر شاهد تغییری در توازن قوای اجتماعی هستند؟ موانع توسعه و دامنه فعالیت این جنبشها را چگونه ارزیابی میکنید؟**

**فرخنده آشنا:** وزارت آموزش و پرورش از نظر کارمندان دولتی یکی از بزرگ ترین وزارتخانه هاست بخصوص زنان . آنها در یک سقف با مشکلات مشترک قرار دارند . البته شجاعت و درایت شان بسیار مهم است و بخاطر داشتن مدیا و ارتباطات راحت تر

میتوانند تشکل یابی داشته باشند. اما در طبق کارگر، اعتراضاتی که بخاطر حقوق معوقه انجام شده بود پس از دریافت حقوق به موقعیت و شرایط عادی باز میگردد. باید موقعیت ها را دید. باید دید به کجاها میتوان بیشتر کمک کرد. مثلا امروز مردم برای گرانی مشکل دارند. الان وقتش هست تا مردم همبستگی با اعتراضات را داشته باشند. ارتباطات باید تنگاتنگ شود. جنبش های کارگری هم افراد معروف خود را دارد. در بخش های غیر رسمی زنان هم هستند که نمیتوانند متشکل شوند چون در شرایطی هستند که نمیتوانند. محیط زیست هم نیاز به تشکل دارد. چون الان زندگی و حیات همه ما به خطر افتاده است. معلمان راه صحیحی را در پیش گرفته اند. باید وضعیت کارگران ایران را به جهان شناساند تا کارگران سوئد بداند که در ایران، کارگران حتی نمیتوانند

یک تشکل داشته باشند. در وهله اول باید روی تشکل های مستقل بدون نظارت و دخالت دولت کار کرد و خیلی مورد حمایت قرار بگیرند.

**مینو همتی:** در پایان اگر پیامی برای بینندگان ما بخصوص کارگران، فرهنگیان و بازتشیستگان عزیز دارید بفرمایید.

**سعید تقوی:** سازمان جهانی کار میبایست رژیم جمهوری اسلامی ایران را موظف به تصویب و اجرا مقوله نامه های 87 و 98 بکند. آن وقت رژیم دیگر نمیتواند بگوید که ما در ایران شوراها را اسلامی کارگران داریم. اتحادیه های کارگری از یک ایدئولوژی، عقیده و مذهب واحدی تشکیل نشده اند. در این اتحادیه همه گونه ایدئولوژی، عقیده و مذهبی عضو هستند. همانطوری که در شورای هماهنگی معلمان کسی از یک معلم سوال نمی کند که آیا مسلمان هستی یا

نبستی. ما در این جنبش ها با همدیگر هستیم. این قدم مهم را امروز شورای هماهنگی معلمان در ایران برداشته اند و این نشان دهنده شیوه کار شورایی در پیشبرد جنبش بسیار مهم و تعیین کننده است. زیرا افراد می آیند و میروند ولی تشکیلات میتواند به فعالیتهای خود ادامه دهد. در آخر ما خواستار آزادی بدون قید و شرط کلیه معلمان، کارگران و فعالین مدنی و سیاسی هستیم. مساله آزادی فعالین سندیکایی در بند یک امر مهم در فعالیتهای ما است.

**فرخنده آشنا:** از تلاشهای همه تشکر میکنم و امیدوارم به بار بنشیند.

**با سپاس از اینکه در این برنامه شرکت کردید و نظراتتان را با بینندگان ما سهیم شدید.**

**عینک سیاه (داستان واقعی).. ادامه ص 6**

اونروز ۶ صبح مادر بزرگم ول کن نبود پاشو دختر نمازتو بخون خدا درهاشو به روت باز کنه، پاشو دیر شد، مادرت يك ساعته رفته سرکار تو هنوز بيدار نشدي سرمو از زیر پتو بیرون آوردم و گفتم، من زیر پتو نماز خوندم همه چیم به خدا گفتم، گفتم که دارم تنهایی میرم بیمارستان دکتر صادقی گفته چشمم و خوب میکنه، تو هم کمک کن، همه چبو گفتم، اونم قول داد کمک کنه، مادر بزرگم بدون مشورت نثار پهلوام کرد گفت کفر نگو لال شو، با خدا باید به زبون خودش حرف بزنی پاشو نمازتو بخون، مادرت گفته صبحونه نخوري شاید بخوان آزمایش بگیرن، ناشتا باشی بهتره، در حالی که پهلوامو میمالیدم گفتم چی میشه تو با هام بیایی من تنهایی میترسم، مادر بزرگم گفت آخه من زبون اینا رو میفهمم؟ آدرس بلدتم؟ بیام چیکار کنم مادرت راهو

نشونت داد پاشو دیر شد تازه نمیشه برادرتو تنها بزارم صبحونشو کی بده، نگاهم به برادرم افتاد که به گوشه راحت و آسوده خوابیده بود آرزو کردم کاش من جای اون بودم.

وقتی از خونه بیرون اومدم اثر لی لی بچه ها که با گچ کشیده بودن و دیدم روی خونه ها لی لی کردم و با خوشحالی گفتم زود زود برمیگردم وقتی چشم خوب شد بازی میکنم از همه بچه ها برنده میشم. وقتی به ایستگاه رسیدم، اتوبوس هم از راه رسید بلیط و به آقای راننده دادم خواستم برم بشینم که گفت تنهایی کوچولو مامان بابات کو، گفتم من تنهام، بابا ندارم مامانم سرکاره، خودم راهو بلد، آقای راننده زیر لب غرغری کرد و راه افتاد. مامانم دیروز همه چی روگفته بود حالا که به سه راه آذری رسیدم باید سوار

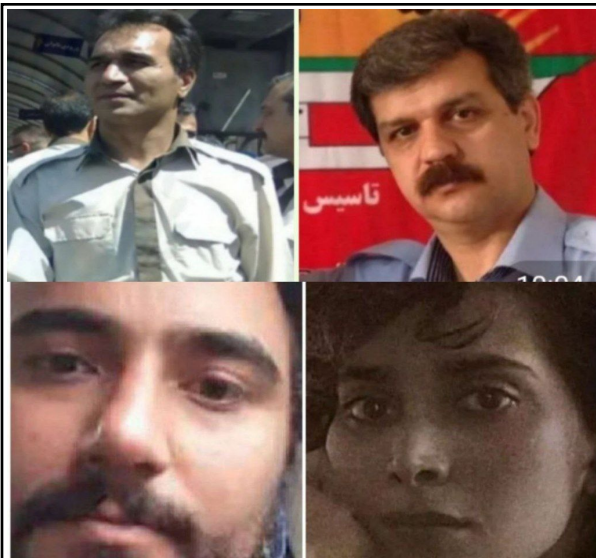
ماشین پارک شهر بشم و دروازه قزوین روبروی بیمارستان فارابی پیاده بشم. همه رو نوشته بودم که اشتباه نکنم، وقتی جلوی بیمارستان از ماشین پیاده شدم جلوی بیمارستان رسیدم یهو ترسیدم همونجور به حیاط بیمارستان نگاه میکردم آمایی که با چشمای باند پیچی در رفت و آمد بودن، خانم کوچولو گم شدی کمک میخوای؟ مامان بابات کجان؟ نگیان بیمارستان بود که داشت نگام میکرد لباسش عین پلیسا بود حتی کلاهش فقط اسلحه نداشت و رنگ لباسش آبی بود بهش گفتم نه من گم نمیشم دیگه بزرگ شدم، بابا ندارم مامانم سرکاره بهش مرخصی ندادن، خودم تنها اومدم بستری بشم دکتر صادقی گفته چشمم و خوب میکنه، آقای نگیان با تعجب گفت تنها اومدی بستری بشی مگه میشه کسی همراست نیومد. جوری که انگار باور نکرده باشه یه نگاهی به چپ



مامانم سرکاره نتونست مرخصی بگیره تازه من بزرگ شدم اینقدر نگین کوچولو دوازده سالمه خودم تنها اومدم، تنها اومدم؟ این جمله رو دو تایی با هم گفتن و بعد به نگاهی بهم انداختن، یکی از پرستارا از پشت میزش بلند شد و اومد کنارم پوشه رو گرفت و به نگاهی بهش انداخت و گفت بیمار دکتر صادقیه گفتم دکتر صادقی گفته چشم و خوب میکنه، پرستار لبخندی زد و گفت ایشالا عزیزم حتما خوب میشی، ببینم صبحونه خوردی؟ گفتم نه مامانم گفته ناشتا باشم شاید آزمایش لازم باشه، خندید و گفت آفرین دخترم الان میفرستم آزمایشات و عکسبرداریت انجام بشه، خانم هدایت زود بیا، بعد چند لحظه خانمی با لباسهای خاکستری که نشون میداد که از خدمات بخشه اومد و چند تا ورق از پرستار گرفت و گفت بریم، اونم همونطور که به دورو برش نگاه میکرد پرسید تنهایی؟ پس کو پدر مادرت دیگه خسته شده بودم گفتم من بابا ندارم مامانم سرکاره خودم تنها اومدم چرا همه همینو میپرسن خسته شدم، چشماشو گرد کرد و با تعجب گفت تنها مگه چند سالته گفتم دوازده سالمه مگه چیه در حالی که دکمه آسانسو رو میزد گفت هیچی والا دختر من میکردند.

و راست خیابون کرد و گفت واقعا تنها اومدمی گفتم بله تنهام مگه چی میشه نگاه قدم نکن من دوازده سالمه نگاه مهربونی کرد و گفت حالا که تنهایی بیا من کمکت میکنم نفس راحتی کشیدم انگار خدا فارسی بلد بود و حرفامو زیر پتو شنیده بود چون آقای نگهبان مثل فرشته ها ظاهر شد. منو به اتاق بستری رسوند در گوش خانم کارمند چیزایی گفت بعدم کلی سفارش کرد و رفت. خانم کارمند من رو صندلی نشوند و گفت همینجا بشین تا پروندتو تکمیل کنم برگه های معاینه و شناسنامه اتم بده، چیزی میخوری دخترم، مامانم گفته ناشتا باشم شاید آزمایش لازم باشه، لبخندی زد و گفت پس بزار زود کاراتو بکنم که بتونی زود آزمایشاتو انجام بدی و به ناهار بیمارستان برسی. نیم ساعت بعد خانم مهربون با یه پوشه اومد و گفت همراهم بیا از آسانسور که نمیترسی گفتم نه من از هیچی نمیترسم، خانم مهربون خندید و گفت بله معلومه که شجاعی و گرنه نمیتونستی تنها تا اینجا بیایی دکمه آسانسور رو زد و کنار من ایستاد تا در آسانسور باز شد تو آسانسور هم یکی عین نگهبان بیمارستان نشسته بود منو دست اون سپرد و گفت این خانم کوچولوی شجاع رو به طبقه ۶ بخش ۴ برسون و رفتی هم یه کیلک بهم داد و گفت، بعد از تموم شدن آزمایشات اینو بخور تا وقت ناهار برسه.

وقتی به بخش چهار رسیدم یه میز بزرگی دیدم که دو تا پرستار داشتن یه چیزایی مینوشتن نزدیکشون که شدم، نظرشونو جلب کردم یکی از پرستارا پرسید چیزی میخوای؟ و همش پشت سرمو نگاه میکردن ناخودآگاه منم برگشتم پشت سرمو نگاه کردم، پوشه رو به طرفش ن گرفتم و گفتم اومدم بستری بشم، ایندفعه اون یکی پرستار پرسید مامان بابات کجان خانم کوچولو؟ من تنهام بابا ندارم



### جان فعالین و حامیان کارگری در خطر است آزادشان کنید

رضا شهابی

حسن سعیدی

آنیشا اسداللهی

کیوان مهدی

پس از تسلط گروه طالبان، رویاهای دختران در سیاهچاله ناامیدی است

### حادثه کاظمی



"وقتی صنف یازده بودیم و موج حملات انتحاری در مکتب‌های غرب کابل اوج گرفته بود، هر روز دست مادرم را می‌بوسیدم، با ترس از خانه بیرون می‌شدم؛ ولی یک امید داشتم و تلاش می‌کردم. هیچ‌گاه در مورد نرفتن به مکتب فکر نکردم و هر روز با تلاش بیشتر برای رسیدن به آرزوهایم قدم برمی‌داشتم."

حادثه کاظمی، دختری که ۱۷ سال پیش در روزهای سرد زمستان، زمانی که داشت پایه‌های دموکراسی در افغانستان بنا نهاده می‌شد و روزنه‌های امید برای زنان باز می‌گشت؛ در غرب کابل به دنیا آمده‌است. او با تمام مشکلاتی که یک دختر افغانستانی با آن دست و پنجه نرم می‌کند زندگی کرده و بزرگ شده‌است، تا صنف دهم در یک لیسه خصوصی درس خوانده و بعد از آن به گفته خودش به‌خاطر اعتبار داشتن شهادت‌نامه مکتب‌های دولتی، صنف یازدهم را در لیسه عالی زینب کبری تمام کرده‌است. شاید او هرگز فکر نمی‌کرد در یک قدمی تمام کردن مکتب، همه دست‌آوردهای یک دهه عمرش در پرتگاه قرار بگیرد و کاری هم از دستش برنیاید.

حادثه از روزهای خوبی که در مکتب

خصوصی درس خوانده و تلاش کرده‌است می‌گوید: "تا صنف دهم که شاگرد آن مکتب بودم، همه چیز عالی بود؛ برنامه‌های درسی خوبی داشتیم. هر ۱۵ روز امتحان داشتیم که باعث می‌شد امید ما هر روز زیادتر شود و بیش‌تر زحمت بکشیم."

وقتی که پاندمی کرونا شیوع پیدا کرد، تمام مکتب‌ها بسته شد، او و هم‌کلاسی‌هایش، صنف یازدهم را بسیار به‌صورت فشرده تمام کرده‌است "وقتی به‌خاطر کرونا مکتب‌ها تعطیل شد، هر روز برای شروع دوباره دعا می‌کردم و نگران بودم که از برنامه‌هایم عقب‌مانم، ولی تازه داشت شرایط بهتر می‌شد که چیزی بدتر از کرونا بالای ما حاکم شد."

او از صنف هفتم برای این‌که نمره اول کانکور شود و یگانه دختری باشد که نمره کامل را می‌گیرد؛ برنامه‌ریزی کرده بود، از خواندن اساسات در کورس‌ها تا اشتراک در امتحان‌هایی که برای ارتقاء دانش‌آموزان برگزار می‌شد، از آرزوهایش که برای رسیدن به آن‌ها از هیچ‌گونه تلاشی دست برنداشته و امیدهایی که خانواده‌اش از حادثه داشته با یک نگرانی که انگار قرار نیست با این شرایط که بالای زنان حاکم شده به آن‌ها برسد؛ حرف می‌زند "مادرم بزرگترین حامی من و خواهرم برای درس خواندن بوده و هست، زنی که بودنش را با حمایت‌های بی‌دریغ‌اش از ما برای آموزش به اثبات رسانده‌است. خودم همیشه دوست داشتم یک سیاست‌مدار خوب شوم و در رویاهایم از خودم یک خانم سیاست‌مدار تجسم می‌کردم که با دلسوزی تمام برای وطن‌اش خدمت می‌کند."

اما؛ خانواده‌اش برای او خواب داکنر شدن را دیده بودند و اگر در خانه حرفی از مریضی به میان می‌آمده، مادرش از حادثه به‌نام داکنر مادر یاد می‌کرده، بی‌خبر از این‌که اندکی بعد، این رویاها هر روز در سیاهچاله ناامیدی غرق می‌شود و حادثه را نیز با خودش می‌برد.

زمان زیادی نمی‌گذرد، در روزهایی که حادثه با جدیت تمام آمادگی کانکور را دنبال می‌کرد و هر هفته برای محک زدن خودش در امتحان‌های آزمایشی کانکور اشتراک می‌کرد؛ ناگهان سایه شوم یک گروه که سایه‌های تاریکی‌شان تا هنوز بر خاطرات دخترانی که چند سال بزرگتر از حادثه است به‌جا مانده بود، قدرت را به دست گرفت. با آن هم حادثه به امید این‌که آن‌ها تغییر کرده باشد و بعد از چند روزی دوباره به مکتب برود خوش‌بین بود. "یک روز قبل که قرار بود مکتب‌ها شروع شود با خوشحالی تمام برای آن روز آماده می‌شدم؛ همیشه به فکر این بودم که مادرم حاصل آن همه زحمتی که برای من کشیده بود را بعد از دوازده سال ببیند و دخترش با بلندترین نمره کانکور در رشته دل‌خواهش کامیاب شود."

اما؛ وقتی حادثه به دروازه‌های مکتب می‌رسد با چیزی مواجه می‌شود که از آن به نام غم‌انگیزترین روزهای زندگی‌اش یاد می‌کند و می‌گوید: "وقتی به مکتب رسیدیم، مدیر بنا بر دستور، دروازه‌های مکتب را بسته بود، معلم‌ها هم می‌گفت: مکتب‌های دخترانه بسته شده و افراد طالبان هم ما را با زور، دوباره به خانه‌هایمان فرستاد. دیدن این همه برایم وحشت‌ناک بود و واقعاً باور نمی‌توانستم که زنان دوباره به بیست‌سال قبل برگردد."

حادثه که برای جبران درس‌هایی که به‌خاطر کرونا عقب افتاده بود، چند کلاس در کورس‌های آموزشی ثبت نام کرده بود، طالبان با آمدن‌شان نه تنها حادثه را بلکه هزارها دختر دانش‌آموز را به سمت سیاهی جهت داد و برای اثبات جهل‌شان هر روز دستورهای تازه را برای به حاشیه بردن زنان اعمال می‌کند.

حادثه آمدن طالبان را کابوس می‌داند و می‌گوید: "با آمدن طالبان، از امتحان دادن و رفتن به دانشگاه منصرف شدم، مکتب‌ها هنوز بسته‌است و در دانشگاه هم هر روز یک محدودیت جدید را وضع می‌کنند. حالا از ماندن و درس خواندن در این کشور ناامید شدم. در یکی از کورس‌ها زبان انگلیسی را می‌خوانم و برای گرفتن و به‌دست آوردن، "تافل" تلاش می‌کنم تا از این طریق بورس تحصیلی خوب به‌دست بیاورم". پسر عمه‌اش که او هم صنف دوازدهم مکتب است و هر روز به مکتب می‌رود و از کتاب‌های درسی‌شان برای حادثه حرف می‌زند او را بیشتر از پیش غرق در ناامیدی می‌کند. "ما دختر و پسر در این دوازده سال تلاش کرده بودیم، حالا چرا پسران می‌توانند درس بخوانند، ولی ما حق نداریم. طالبان فکر می‌کنند که دختران برای کارهای خانه آفریده شده و باید در خانه باشند. در کجای قرآن چنین چیزی گفته شده که آن‌ها می‌گویند: اسلام این‌طور می‌خواهد".

خواهر بزرگ حادثه بعد از سپری کردن امتحان کانکور و به‌خاطر بلند بودن نمره‌اش شامل بورس‌های دولتی می‌شود و لیسانس‌اش را در رشته مهندسی از دانشگاه ترکمنستان گرفته‌است و خواهر دیگرش هم دانشجوی حقوق در دانشگاه کابل است.

حالا آینده حادثه و دختران این سرزمین دارد رو به نابودی می‌رود، که طالبان با پیروی از سنت پشتون والی و تفسیر غلط از اسلام، برای خانه‌نشین کردن زنان و گرفتن حقوق آن‌ها از هیچ‌گونه تلاشی دست برنمی‌دارند./

### طالبان از صدای سیلی که افراد طالبان به صورت مادرم زد را هرگز فراموش نمی‌توانم

#### بهار

ندارد جنازه‌ها را جمع کند و هر کسی که این کار را کند به جرم این‌که با نیروهای دولتی در ارتباط است می‌کشند؛ از مامای دیگرم خبری نبود و هیچ‌کسی از مرده یا زنده بودنش خبر نداشت، هیچ‌وقت مادرم را مثل آن روز ناامید و خسته ندیده بودم.

دم‌مای شام بود که دروازه حویلی محکم به صدا درآمد، وقتی در را باز کردیم مامای بزرگ‌ترم را پر از خون و بوی باروت یافتیم، غزنی سقوط کرده بود، او نیز زخمی شده و یک راننده موتر باربری کمکش کرده و در میان بارهایش پنهان کرده بود. مامایم به دست راستش گلوله خورده و مرگ برادرش را پیش چشمانش دیده بود. با این‌همه آخر سر، طالبان به کمک طالب‌های داخل ارگ، کابل را گرفتند و من هنوز باورم نمی‌شود.

بعد از آن در یک کابوس عمیق فرو رفتیم و شاید حدود دو ماه جرأت نتوانستیم بیرون برویم؛ چه برسد که پیاده روی صبح‌گاهی انجام دهیم. از آن همه بلا تکلیفی و ترس خسته شده و همه چیز را از دست داده بودم.

قیل از سقوط کابل که همه چی خوب بود و زندگی جریان داشت، هر صبح به اتفاق مادرم و دخترخاله‌ام پیاده روی می‌رفتیم. آن روزها که هیچ خانمی از ترس شلاق خوردن، خودش را مجبور به خانه ماندن نمی‌کرد و وقتی از قدم زدن بر می‌گشتیم، دختران را با لباس‌های منظم می‌دیدیم که به طرف مکتب می‌رفتند.

وقتی جنگ در ولایت‌های شمالی شدت گرفت و ولسوالی‌ها پشت سر هم سقوط می‌کرد، ما خبرهایش را هر شب در تلویزیون می‌دیدیم، مادرم با دیدن اخبار از خاطرات بیست‌سال پیش قصه می‌کرد که چه‌طور با آمدن طالبان، زنان در چهاردیواری خانه‌ها حبس شدند و طالبان از هیچ‌گونه سرکوب در برابر زنان دریغ نمی‌کردند. در ولایت‌های هزارمنشین، طالبان خانه‌های مردم را به آتش می‌کشیدند و مردم را مجبور می‌کردند تا خانه و زمین‌هایشان را رها کنند.

فردای آن روز خبر شدیم که غزنی سقوط کرده، هر چه به مامایم تماس گرفتم جواب نداد، ساعت از یک عصر گذشته بود که یکی از آشناها تماس گرفت و خبر مرگ یکی از مامایم را داد؛ گفته بود که جنازه‌اش در روی سرک مانده و کسی جرأت

نمی‌شد این دلخوشی کوچک را هم به آسانی از دست بدهم.

در ضمیر ناخودآگاهم، می‌دانستم که اگر من بروم، مادرم مجبور می‌شود بیاید. چون مرا تنها نمی‌گذارد. از ضعف عاطفی‌اش سوءاستفاده کردم و گفتم: من می‌روم، اگر می‌خواهی بیا، اگر می‌ترسی می‌توانی نیایی، دو روز تنها رفتم. اوایل خبری از طالبان در آن ساحه نبود، دیگر مثل سابق از دختران و پسران که ورزش صبح‌گاهی می‌کردند خبری نبود جز یک دو نفر پسر، بیشتر کسانی دیده می‌شدند که سر کارشان می‌رفتند.

من تنها دختری بودم که به پیاده روی می‌رفتم، با ترس و دل‌تنگی، یک ساعت می‌دویدم و دوباره به خانه می‌آمدم. راستش تنها کاری بود که می‌توانست مرا در میان آن همه ترس که هنوز هم در حال بیشتر شدن است سر پا نگه دارد.

روز سوم مادرم هم آمد، از آن به بعد هر روز نمی‌توانستیم برویم، نمی‌خواستیم که هر روز رفتن ما باعث شود که بیشتر دیده شویم و یک روز در میان می‌رفتیم.

روز هشتم نوامبر مثل روزهای قبل، همراه مادرم از خانه بیرون شدیم، شاید بیست دقیقه دویده بودیم که یک رنجر طالبان را دیدیم که طرف ما می‌آمد. ترسیده بودیم و دویدن به قدم زدن تبدیل شد، به مادرم گفتم: اگر سؤال کردند، می‌گویم تو فشارخون داری و باید قدم بزنی.

وقتی نزدیک ما رسیدند داخل موتر سه نفر بودند و دو نفرشان پایین شدند و گفتند: این قدر وقت چکار می‌کنید؟ بطری آب را محکم گرفته بودم تا لرزش دستم فهمیده نشود. گفتم: مادرم فشارخون دارد و باید قدم بزند. مجبوریم هر صبح قدم زدن بیابیم. پرسید که چکاره هستید؟

مادرم گفت: مثل همه، آدم عادی هستیم، من خانم خانه هستم، دخترم هم شاگرد مکتب است که حالا نمی‌رود، ترسیده بودیم؛ چون در رسانه‌ها در مورد وضعیت حرف زده بودم و از ترس این‌که مبادا عکس و صدای مرا در رسانه‌ها دیده باشند نفس‌ام بند آمده بود و هیچ چیزی نگفتم.

با هم دیگرشان به زبان پشتو گپ می‌زدند و بعد گفتند: تو باید همراه ما بیایی حوزہ. گفتم: چرا؛ گفت: چیزی نیست. سؤال می‌پرسیم و دوباره همین‌جا می‌رسانیم. گفتم: مادرم تنها است، نمی‌تواند تنهایی خانه برود.

گفت: “گم نمیشه بیا بریم” می‌خواستند مرا به زور ببرند، مادرم مانع شد و گفت: دست نزنید و همین‌طور که بطری آبش را بالا آورده بود تا از دخترش دفاع کند، یکی از آن‌ها سیلی محمکی به صورت مادرم زد، وقتی به مادرم نگاه کردم، صورت مادرم سرخ شده بود. بی‌اختیار گفتم: چکار کردی

اولاد خر، کسی که مادرم را سیلی زده بود



**طالبان بی‌وطنی؛ درد مشترک سه نسل در یک خانواده**

**زهرا تارشی**



نه ماه و هفت روز از آن روز شوم می‌گذرد. ماه‌هاست که هر روز صبح با یک اندوه تازه بیدار می‌شوم. هر روز صبح، وقتی صفحه فیس‌بوکم را باز می‌کنم با خواندن خبر ناخوشایند جدیدی؛ نه ماه و هفت روز، شبیه یک فیلم سینمایی از پرده ذهنم عبور می‌کند. لبخند تلخی به زندگی می‌زنم و زیستن را ادامه می‌دهم. بیشتر از دو ماه است که حتی یک خط نیز ننوشته‌ام. یک شعر را تا آخر نخوانده‌ام و صفحه‌ای از یک کتاب را نیز ورق نزده‌ام. انگار ماه‌هاست که دیگر زندگی در من جریان ندارد. حس همان دختر ۱۶ ساله‌ای را دارم که نه ماه و هفت روز است به مکتب نرفته و دلش برای روزهای ساده زندگی خیلی تنگ است. چه سرنوشت عجیب و غریبی است.

تا همین سال گذشته، اگر زنی به سن و سال من بلند می‌خندید و شاد می‌پوشید؛ می‌گفتند: چرا شبیه دخترهای نوجوان رفتار می‌کنی؟ امروز من زنی ۳۳ ساله، حتی نمی‌توانم وسعت اندوه یک دختر ۱۶ ساله سرزمینم را تصور کنم. چه قدر وحشتناک است که در چنین عصر و زمانی از اولیه‌ترین حقوق

انسانی خود بی‌بهره باشی و در جهانی که مردمانش به فکر زیستن در سیاره‌های دیگرند؛ تو برای نیازهای اولیه حقوق انسانی خود باید بجنگی و چه نابرابر است این مبارزه و چه دلگیر است وسعت سال‌های غمگین نوجوانی. دختری که تنها تقصیرش دختر بودن در سرزمینی به‌نام افغانستان است. شاید دلیل این‌که ماه‌هاست نمی‌توانم بنویسم همین باشد. این‌که در مقابل این همه درد و ناامیدی محض، واژه کم می‌آورم. اما باید نوشت. باید هر کدامان روایت زندگی بعد از سقوط کابل را بنویسیم تا آیندگانمان بدانند، با وجود این‌که ما هیچ تقصیری در به‌وجود آمدن این وضعیت نداشته‌ایم؛ اما همواره بار اشتباهات رهبرانمان را به دوش کشیده‌ایم و تاوان سنگینی می‌پردازیم. چه تاوانی سنگین‌تر از زندگی نکردن با وجود زنده بودن. باید نوشت، زیرا این درنوشته‌ها از نوشته‌های تاریخ‌نویسان واقعی‌ترند و روزگاری آیندگان ما از نوشته‌های تاریخ‌نویسان ساده نگذردند. ما هر کدامان صفحه‌ای از این تاریخ هستیم. تاریخی که با خون، جنگ، نفرت و قربانی شدن گره خورده‌است.

۱۷ مارچ ۲۰۲۲ فصل جدیدی از زندگی من آغاز شد. روزی که به طرف آمریکا می‌آمدیم و من در تمام ساعات طولانی پرواز، از دبی تا لس‌آنجلس به این فکر می‌کردم که چند بار دیگر باید کشور عوض کنیم تا صاحب وطن شویم؟ به این فکر می‌کردم که چهل سال قبل از امروز، پدرم به امید یک آینده بهتر، وطنش را ترک کرده بود و به ایران مهاجر شده بود و امروز تاریخ چه بی‌رحمانه تکرار می‌شود و من همان پدر و مادری که سال‌ها برای آموزش و پرورشام زحمت کشیده‌اند را ترک می‌کنم. به

امید این‌که فرزندانم آینده‌ای بهتر داشته باشند. اکنون دو ماه و پنج روز از آغاز فصل تکراری مهاجرت می‌گذرد و هر روز بیشتر از قبل، دیوارهای دل‌تنگی و تنهایی در من محکم‌تر می‌شوند. این روزها یاد قصه‌های پدرم از آغازین روزهای مهاجرت و دوری از خانه، خانواده و سرزمینش می‌افتم و با خود می‌گویم: آدمی شاید به هر چیزی در این جهان عادت کند جز بی‌وطنی.

اگر چنین نبود پدرم بعد از چند دهه مهاجرت هرگز دوباره به کشورش باز نمی‌گشت. این‌جا همه چیزش خوب است، اما خانه من نیست. من سال‌هاست که آسمان را این همه آبی ندیده‌ام و این همه هوای تازه تنفس نکرده‌ام. اما نه من از این شهرم و نه این شهر از من. حالا وقتی دخترانم به مکتب می‌روند، دیگر سراپای وجودم را ترس برنگشتنشان فرا نمی‌گیرد. حالا وقتی باد دروازه را محکم می‌کوبد؛ به خیال صدای انفجار قلبم تندتر نمی‌زند. اما حالا هر صبح که از خواب بیدار می‌شوم با هزار ترس صفحه فیس‌بوکم را باز می‌کنم که مبادا دوباره انفجاری، انتحاری... و این داستان تا به کجا ادامه خواهد داشت؟ از این سؤال تکراری خسته‌ام. آری آدمی به همه چیز عادت می‌کند. به تنهایی. به دل‌تنگی. به فاصله‌ها. به نداشتن‌ها. اما آیا روزی می‌رسد که به بی‌وطنی نیز عادت کند؟ اگر چنین بود پس چرا پدر طاققت نیاورده بود و بعد چهل سال برگشته بود؟ من فقط می‌دانم. حال دل هیچ کدامان خوب نیست. نه آن‌هایی که در آن سرزمین مانده‌اند و نه آن‌هایی که روحشان را در آنجا گذاشته‌اند و جسمشان را با خود برده‌اند. امروز نه پدر من در افغانستان وطن دارد و نه من دخترش کشورها دورتر از او. تاوان سنگینی است بی‌وطن بودن برای ما که نه وزیرزاده بودیم و نه قدرتی در تصمیم‌گیری داشتیم. سال‌ها نه فقط خودمان که فرزندانمان نیز این بار سنگین را به دوش خواهند کشید و سرنوشت من، پدرم و دخترانم را یک واژه به هم پیوند می‌دهد... بی‌وطنی! /

مطالب، نشریه ها و مصاحبه های تلویزیونی سازمان رهایی زن را می توانید از طریق آدرس

های زیر دنبال کنید و با ما همراه باشید

سایت نشریه رهایی زن

<https://rahaizanorg.blogspot.com>

آرشیو مقالات

<http://rahai-zan.blogspot.com>

برنامه های تلویزیونی و مصاحبه ها

<https://www.rahaizan.tv>

تلگرام رهایی زن

@rahaizan

تلویزیون رهایی زن از "کانال یک" روی ماهواره "هات برد" هر هفته دوشنبه ساعت

20:30 و چهارشنبه ساعت 15:00 بازپخش برنامه به وقت تهران می توانید بیننده

تلویزیون رهایی زن باشید.

فرکانس ماهواره:

Chanel One- Hatberd

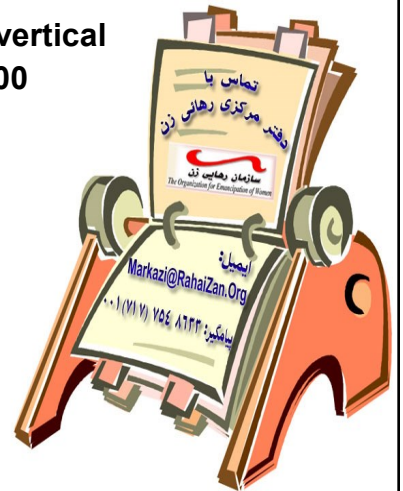
HoT BIRD

Frequency 11541 vertical

Symbol Rate: 22000

Pol V

FEC 5.6



## برای همکاری و تماس با نمایندگان سازمان رهایی زن در کشورهای مختلف

نروژ: شادی و رویاک مطیعی

تلفن تماس: 004790474027

ایمیل: [motiei\\_rojan@yahoo.com](mailto:motiei_rojan@yahoo.com)

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: فیروزه فرهی

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: [firouzeh.farrahi@yahoo.com](mailto:firouzeh.farrahi@yahoo.com)

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

دیگر نقاط آمریکا: مینو همتی

ایمیل: [minohehmati@gmail.com](mailto:minohehmati@gmail.com)

آلمان: شراره رضانی

تلفن تماس: 00491737237038

ایمیل: [shararehzaei.p@gmail.com](mailto:shararehzaei.p@gmail.com)

سوئد-استکهلم: رعنا کریم زاده

تلفن تماس: 0046739286842

گوتنبرگ سارا مرادی

تلفن تماس: 0046704499853

ایمیل: [sara\\_tina2003@yahoo.com](mailto:sara_tina2003@yahoo.com)